

دو فصلنامه علمی - تخصصی علامه

سال دوازدهم - شماره پیاپی ۳۶

بهار و تابستان ۹۱

وجه بلاغی تکیه در زبان فارسی*

مجید عبدالله زاده**

چکیده

تکیه جمله در زبان فارسی به دلیل فراوانی کاربرد و برخورداری از قابلیت زیاد برای ایجاد ابهام یا تمایز معنایی، شایسته توجه بیشتر نسبت به سایر عناصر آوایی در این زبان است. این نوع تکیه، تحت تأثیر دو نقش اصلی متمایزی که در کلام ایفاء می‌کند، دارای دو وجه دستوری و بلاغی است. نوشته حاضر بر آن است تا وجه بلاغی تکیه جمله را که در پژوهش‌های زبانی، بیشتر از وجه دستوری مغفول و مهجور مانده است مورد بررسی قرار دهد و ضمن معرفی و توضیح معانی برآمده از تکیه بلاغی، که عبارتند از "حصر"، "تقابل" و "تأکید"، قاعده تعیین جایگاه این نوع تکیه را نیز در جملات فارسی بیان کند.

واژگان کلیدی: تکیه جمله، تکیه بلاغی، حصر و قصر.

* تاریخ دریافت: ۹۱/۲/۲۵

تاریخ پذیرش: ۹۱/۵/۱۸

** کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی - واحد تبریز.

مقدمه

تکیه یکی از مباحث ناشناخته در دستور سنتی زبان فارسی به شمار می‌رود که با وجود نقش بسیار مهمی که در این زبان دارد هرگز فصل مشخصی برای آن در نظر گرفته نشده است. در دهه های اخیر، اگرچه این موضوع به بعضی از کتب دستوری جدید راه یافته است ولی طرح آن بیشتر در حد بیان کلیات، آن هم به صورتی مبهم و در مواردی آمیخته با مطالب قابل تأمل و حتی متناقض است؛ به طوری که خواننده قادر به کسب اطلاعات مشخصی که بتواند در جای خود از آن استفاده کند نیست.

از میان ایرانیان، نخستین بار "علی نقی وزیری" موسیقی دان معروف، در کتاب "تعلیمات موسیقی" تکیه را با تعبیر "آکسان تنبک" مطرح کرد (۱۳۰۱: ۱۴۲). بعد از وزیری، فؤادی طی مقاله ای در مجله "مهر" تحت عنوان "آهنگ در زبان فارسی" از تکیه با عبارت "آهنگ"، سخن به میان آورد (۱۳۱۳: ۹۶۴). محمد علی فروغی نیز در کتاب "آیین سخنوری" که آن را به سال ۱۳۱۶ تألیف کرده است، تلفظ برجسته یک کلمه را نسبت به کلمات مجاور "تکیه" نامیده و آن را عامل تمایز معنایی در جملات فارسی دانست (۱۳۸۱: ۹۰). دکتر پرویز ناتل خانلری، نخستین محقق ایرانی بود که تکیه در زبان فارسی را در معنای اصطلاحی به کار برد و آن را با یک دیدگاه علمی و به صورتی روشن در کتاب های "تاریخ زبان فارسی" و "وزن شعر فارسی" مطرح نمود.

بعد از دکتر خانلری، اگرچه زبان پژوهان متعددی در آثار خود از تکیه در زبان فارسی سخن به میان آورده‌اند، ولی بیان این مبحث از سوی آنها اغلب فراتر از حد اشاره و تکرار گفته‌های قبلی نبوده است. البته محققین اندکی نیز بوده و هستند که به نوبه خود یافته‌های جدیدی را در این زمینه ارائه و در شناساندن این پدیده آوایی

بسیار حائز اهمیت، نقش ارزنده‌ای ایفاء کرده‌اند؛ مانند دکتر ساسان سپنتا، دکتر محرم اسلامی، دکتر حسین سامعی و در رأس همه آنها دکتر تقی وحیدیان کامیار، که در کتاب "نوای گفتار" فصلی جداگانه را به موضوع تکیه در زبان فارسی اختصاص و این عنصر آوایی را از جهات مختلف مورد بحث و بررسی قرار داده است.

نوشته حاضر برآن است تا وجه بلاغی از تکیه را که در زبان فارسی بسیار کارآمد و تأثیرگذار ظاهر می‌شود مطرح نماید؛ باشد که از این طریق، ابزار دیگری از زبان که تا حال مغفول و ناشناخته مانده است، مورد توجه بیشتر پژوهندگان و علاقه‌مندان به زبان فارسی قرار گیرد.

لازم به ذکر است که گونه زبانی مورد نظر در این نوشته، فارسی معیار است؛ گونه‌ای از زبان که در مجامع علمی و رسمی به کار گرفته می‌شود و طبعاً آن گونه‌ای که در محاورات و تداولات عامه مورد استفاده قرار می‌گیرد، در اینجا مد نظر نیست.

۱- تکیه چیست ؟

نظردکتر خانلری درباره تکیه آن است که " وقتی کلمه یا عبارتی را تلفظ می‌کنیم همه هجاهایی که در آن هست، به یک درجه از وضوح و برجستگی ادا نمی‌شود؛ بلکه یک یا چند هجا برجسته‌تر است. همین برجستگی خاص یکی از اجزاء کلمه در یک سلسله اصوات ملفوظ، موجب می‌شود که حدود و فواصل هجاها را تشخیص بدهیم و هر یک از کلمات جمله را جداگانه ادراک کنیم (خانلری، ۱۳۵۴: ۹۰). از نظر " ژان لویی دوشه"، تکیه "عبارت است از برجستگی بخشیدن به یک هجا در کلمه به کمک عوامل آوایی شدت، ارتفاع و امتداد" (۱۳۸۷: ۱۰۸). به اعتقاد "ژیلبر لازار" (۱۳۸۹: ۴۸) "تکیه معمولاً عبارت است از افزایش همزمان شدت فراگویی و زیر شدن هجا".

"درباره عوامل به وجود آمدن تکیه، پروفیسور مارتینه، استاد رشته زبان شناسی دانشگاه سوربن فرانسه بر این باور است که سه عنصر آوایی شدت، ارتفاع و دیرش (امتداد) به ترتیب عوامل ایجاد تکیه به شمار می‌روند" (سپینتا، ۱۳۵۴: ۲).

از جمع‌بندی نظرات نقل شده و دیگر نظرات مشابه سایر زبان شناسان در این زمینه چنین برمی‌آید که به طور کلی تکیه در اثر سه مشخصه آوایی شدت، ارتفاع و امتداد به وجود می‌آید، ولی "ماهیت فیزیکی تکیه از زبانی به زبان دیگر فرق می‌کند" (مارتینه، ۱۳۸۷: ۱۲۳)؛ ممکن است در زبانی یکی از عوامل یادشده، در زبانی دیگر دو و بعضی از زبان‌ها هر سه عامل صوتی، کم و بیش در ایجاد تکیه دخیل باشند.

درباره ماهیت تکیه در زبان فارسی، دکتر خانلری (۱۳۵۴: ۸۸-۹۰) و دکتر سپینتا (۱۳۵۴: ۷-۸) که هر دو شخصاً تحقیقات آزمایشگاهی دقیقی در این زمینه داشته‌اند، معتقدند که عامل صوتی اصلی در تکیه زبان فارسی، ارتفاع است نه چیز دیگر. به نظر همین دو محقق ارزنده ایرانی، زبان شناسان اروپایی که تکیه فارسی را نتیجه شدت صوت پنداشته و دو عامل دیگر را در این خصوص بی‌تأثیر دانسته‌اند، بیراهه رفته‌اند.

۲- انواع تکیه :

تکیه را به لحاظ حوزه عمل آن، به دو نوع تقسیم کرده‌اند: تکیه واژه یا واژگانی و تکیه جمله؛ چنانکه دکتر علی محمد حق شناس (۱۳۸۸: ۱۶۳) می‌نویسد: "آواشناسان برای توجیه فرایندهای تکیه، به وجود دو نوع تکیه قائل می‌شوند: یکی تکیه واژه و دیگری تکیه جمله".

۲-۱- تکیه واژگانی :

بدون استثناء در هر واژه یکی از هجاها برجسته‌تر از سایر هجاها و به تعبیری با تکیه تلفظ می‌شود که آن را تکیه واژگانی نامیده‌اند. تکیه واژگانی در محدوده بسته واژه عمل می‌کند؛ برخلاف تکیه جمله که حوزه عملش به وسعت جمله است. از آنجایی که پرداختن به جزئیات مبحث تکیه واژگانی مستلزم بحث و بررسی جداگانه‌ای است، در اینجا فقط به ذکر این نکته بسنده می‌کنیم که زبان شناسان، قواعد تکیه واژگانی کلمات را در زبان فارسی، بسته به ویژگی دستوری آنها می‌دانند؛ "بدین معنا که انواع دستوری کلمات، هر یک در محل معینی تکیه می‌پذیرند و دارای تکیه خاص خود هستند؛ به طوری که تشخیص نوع دستوری دو کلمه دارای ساختمان واجی یکسان، غالباً از طریق تکیه میسر است" (سامعی، ۱۳۷۴: ۶)؛ مثل کلمه "درگذشت" در معنای اسمی و فعلی.

۲-۲- تکیه جمله :

چنانکه پیشتر ذکر شد، کلیه واژه‌ها فارغ از جمله و به صورت مجرد، همیشه با تکیه واژگانی به کار می‌روند؛ ولی زمانی که در داخل زنجیره کلام قرار می‌گیرند، تکیه واژگانی آنها به طور محسوسی دچار تغییر می‌شود؛ به گونه‌ای که این عنصر آوایی در تعدادی از واژه‌های جمله به طور کامل از بین رفته و در برخی دیگر به میزان چشمگیری کاهش می‌یابد. در این میان تنها واژه‌ای وضعیتی آوایی نخستین خود را حفظ می‌کند که حامل بیشترین بار معنایی جمله باشد. زبان پژوهان به برجستگی آوایی چنین واژه‌ای "تکیه جمله" یا "تکیه اصلی" می‌گویند. در زبان شناسی، واژه‌ای که

تکیه بدان تعلق می‌گیرد "واژه تکیه دار" و هجایی که تکیه بر روی آن واقع می‌شود "هجای تکیه بر" نامیده می‌شود.

مثال: (در این مقاله، تکیه جمله با پیکان شکسته روبه پایین "▲" نشان داده شده است).

"صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه
 بشکست عهد صحبت اهل طریق را"
 (سعدی، ۱۳۷۴: ۸۶)

در این بیت، هریک از دو مصراع، جمله‌ای مستقل به شمار می‌رود. در مصراع نخست، تکیه جمله بر روی واژه "مدرسه" و در مصراع دوم بر روی فعل "بشکست" قرار گرفته است. در واژه "مدرسه" هجای پایانی و در واژه "بشکست" هجای نخستین "هجای تکیه بر" و خود واژه‌ها نیز "واژه تکیه دار" محسوب می‌شوند.

اینکه تعیین جایگاه تکیه اصلی در جمله‌های مثال مذکور و اساساً در زبان فارسی، بر پایه چه قواعدی است، طبعاً توضیح و تفصیل آن در حیطه بررسی این مقاله نیست.^۱ در اینجا تنها به ذکر این نکته اکتفاء می‌شود که مهم‌ترین عنصر به لحاظ معنایی در هر دو مصراع، واژه‌ای است که تکیه جمله بر روی آن واقع شده است و تکیه کردن بر روی واژه‌های پایانی مصراع‌ها و یا کلمات مقفی بنا بر شیوه رایج در خواندن متون منظوم، وجهی نداشته و خارج از اقتضات آوایی زبان است.^۲

تکیه جمله با عباراتی نظیر "تکیه زیرویمی" (اسلامی، ۱۳۸۹: ۵۶)، "تکیه عادی" (همان، به نقل از نیومان، ۱۹۴۲)، "آهنگ منطقی" (فؤادی، ۱۳۱۳: ۹۶۶)، "آکسان تنبک" (وزیری، ۱۳۰۱: ۱۴۲)، "تکیه دستوری" (مقدم کیا، ۱۳۸۵: ۱۷۲) و "تکیه اصلی" به طور عام تعبیر شده است که نگارنده از میان آنها عبارت "تکیه دستوری" را مرجح دانسته و آن را اسمی بامسمای برای تکیه جمله می‌داند.

۳- اهمیت تکیه جمله :

در زبان فارسی، تکیه مهم ترین عنصر آوایی به حساب می آید و در القای پیام به مخاطب نقش برجسته ای ایفاء می کند. در این زبان در برخی از مواقع ممکن است برای موقعیت های مختلف کلام، از ساختار نحوی ثابتی استفاده شود؛ در این صورت آنچه باعث می شود تا جمله معنایی متناسب با موقعیت سخن را افاده کند، تکیه جمله است نه ساختار نحوی آن. به مثال های زیر توجه کنید :

۱- الف) س : تو امروز به کجا رفتی؟

ب) ج : من امروز به دانشگاه رفتم.

۲- الف) س : تو کی به دانشگاه رفتی؟

ب) ج : من امروز به دانشگاه رفتم.

۳- الف) س : چه کسی امروز به دانشگاه رفت؟

ب) ج : من امروز به دانشگاه رفتم.

در این مثال ها می بینیم که به رغم تمایز ساختار نحوی صورت سؤال ها و همچنین تفاوت سؤال در هر یک از آنها، ساختمان نحوی جملات جواب، ثابت و درست مثل هم است. آنچه موجب می شود از جملات جواب، معنایی متناسب با سؤال به دست بیاید، تکیه متفاوت این جمله هاست. تکیه جمله در جواب اول بر روی واژه "دانشگاه"، در جواب دوم بر روی واژه "امروز" و در جواب سوم بر روی واژه "من" است.

شاید در بعضی از زبان ها، تغییر محل تکیه در جمله چندان مهم نباشد؛ ولی در زبان فارسی، این امر ممکن است تغییر کلی یا جزئی مفهوم کلام را به دنبال داشته و یا دست کم به ابهام و دیرفهمی معنا بیانجامد. به ویژه در متون منظوم که نوعاً صورت دستورمند سخن در آنها به هم می ریزد، تکیه گذاری های نادرست و دور از قاعده،

سبب دشواری و تعقید در معنا شده و گاه معنای مقصود نویسنده یا گوینده را به کلی دگرگون می‌سازد. به مثال زیر توجه کنید:

"یوسف گم گشته بازآید به کنعان غم مخور کلبه احزان شود روزی گلستان غم مخور"
(حافظ، ۱۳۷۵: ۳۴۴)

در نخستین جمله مصراع دوم این بیت (کلبه احزان شود روزی گلستان)، اگر تکیه اصلی بر روی واژه "گلستان" قرار گیرد، معنا درست و مطابق نظر شاعر خواهد بود؛ ولی چنانچه تکیه بر روی کلمه "احزان" منتقل شود، معنای عکس به دست خواهد آمد. (گلستان روزی کلبه احزان خواهد شد غم مخور). متأسفانه صورت اخیر تکیه گذاری که کاملاً نادرست است در موقع قرائت این بیت به عنوان یک غلط شایع زیاد شنیده می‌شود.

۴- انواع تکیه جمله :

تکیه جمله گاه وجهی صرفاً دستوری داشته و گاه وجهی بلاغی از خود بروز می‌دهد. نوع اول را "تکیه دستوری" و نوع دوم را "تکیه بلاغی" می‌نامیم :

۴-۱- تکیه دستوری :

این نوع تکیه بیشتر تعیین کننده نقطه برجسته جمله است و بر هیچ معنایی فراتر از آن چه در واژگان وجود دارد دلالت نمی‌کند. مثال : " آفریننده منظومه شاهنامه فردوسی" است در این جمله تکیه اصلی بر روی واژه " فردوسی" است. این تکیه مشخص می‌کند که واژه " فردوسی" به لحاظ معنایی، مهم‌ترین عنصر جمله است و در عین حال هیچ معنا و مفهوم بخصوصی را غیر از آن چه در واژگان وجود دارد به مخاطب القاء نمی‌کند.

۴-۲- تکیه بلاغی :

این نوع تکیه که وجهی کاملاً بلاغی دارد موجب می‌شود تا جایگاه برجستگی آوایی کلام، به طور غیرمعمول و خارج از شرائط عادی، تغییر یافته و معنایی فراواژگانی از جمله استنباط شود؛ معنایی که فراتر از دلالت های صوری واژگان است. مثال: "ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خواند. صاحب‌دلی برو بگذشت گفت: ترا مشاھرہ چنداست؟ گفت: هیچ. گفت پس این زحمت خود چندین چرا همی دهی؟ گفت: از بهر خدا می‌خوانم..." (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۱۷). در آخرین جمله مثال (از بهر خدا می‌خوانم) در ورای معانی واضح و روشن کلمات، معنای دیگری نیز نهفته است که یا باید از طریق توضیح بیشتر و یاری گرفتن از واژگانی دیگر بیان شود و یا به کمک تکیه‌گذاری مناسب، مجال ظهور پیدا کند؛ در غیر این صورت در بطن واژه‌ها همچنان مستور خواهد ماند. آن معنا عبارت از این است: "من قرآن را برای مشاھرہ نمی‌خوانم". این معنا زمانی آشکار خواهد شد که تکیه جمله، نه بر جایگاه عادی و دستوری خود (فعل "می‌خوانم") بلکه بر جایگاهی که به اعتبار معنایی بلاغی سزاوار تکیه شده است باشد و آن، واژه‌ای جز واژه "خدا" نیست.

اساساً تکیه جمله را باید یکی از عناصر نحوی- بلاغی پرکاربرد در گفتار فارسی دانست که بهره‌گیری از آن در وجه بلاغی، گوینده را از به کارگیری کلمات و ادات بیشتر در بیان منظور بی‌نیاز می‌کند.

اگر بپذیریم که موضوع اصلی دانش معانی، شیوه‌ای مختلف بیان معانی ثانویه در کلام است، تکیه بلاغی به جهت برخورداری مسلم از چنین ظرفیتی، استحقاق آن را دارد که فصلی جداگانه را در این دانش به خود اختصاص دهد؛ ولی متأسفانه می‌بینیم که در کتب سنتی بلاغی هیچ اشاره‌ای به این مقوله، که به نظر نگارنده خیلی مهم‌تر از

مباحثی از قبیل تقدیم و تأخیر مسند و مسندالیه می‌باشد، نشده است. خوشبختانه با رویکرد جدیدی که در مباحث زبانی و بلاغی دیده می‌شود، جای امیدواری است که این موضوع مغفول و در عین حال قابل اعتناء، به تدریج در کتب و آثار جدیدالتألیف جایی برای خود باز کند.

۴-۲-۱- معانی تکیه بلاغی :

تکیه بلاغی به منظور افاده یکی از معانی سه گانه در کلام به کار می‌رود. این معانی سه گانه عبارتند از: "حصر و قصر"، "تقابل" و "تاکید".

۴-۲-۱-۱- حصر و قصر :

حصر یا قصر که نوعی انحصار و اختصاص را در برمی‌گیرد، یکی از فصول مهم فن معانی و از ابزار بلاغی کارآمد در تحلیل متون است. علمای بلاغت تعاریف نسبتاً متفاوتی از قصر دارند که در اینجا به ذکر دو نمونه از آنها بسنده می‌شود:

"[قصر] در اصطلاح، اثبات حکم است برای آن چه در کلام ذکر شده و نفی حکم است از ماسوای او..." (حسام العلماء آق اولی، ۱۳۱۵: ۷۳).

تعریف دیگر: "قصر، حصر کردن و تخصیص موصوفی است به صفتی یا حصر کردن و تخصیص صفتی است به موصوفی" (آهنی، ۱۳۶۰: ۸۳).

با توجه به دو تعریف بیان شده و همچنین سایر تعاریف اهل بلاغت، به اجمال می‌توان گفت که حصر یا قصر تخصیص حکم است به یکی از گزینه‌ها از میان گزینه‌های متعدّد و بسیار، با مفهوم «فقط این و نه سایرین».

بلاغیون قصر را به اعتبار حال مقصود بر دو قسم تقسیم کرده‌اند: قصر صفت بر موصوف و قصر موصوف بر صفت. "قصر صفت بر موصوف، یعنی صفت و حالتی را

به شخص یا چیزی تخصیص داده باشیم، مانند: «أئما الشَّاعر السَّعدی». در اینجا صفت شاعر بودن را به سعدی تخصیص داده و گفته‌ایم که شاعر سعدی است و غیر او شاعری نیست... و قصر موصوف بر صفت، آن است که شخص یا چیزی را به صفت یا حالتی تخصیص داده باشیم؛ چنانکه بگوییم: «أئما السَّعدی شاعر»، یعنی سعدی فقط شاعر است و هنر دیگری ندارد (همایی، ۱۳۷۴: ۱۲۴).

قصر شامل سه رکن است: مقصور، مقصورعلیه^۳ و ادات قصر.

در زبان فارسی، روش‌ها یا اسباب مختلفی برای قصر بیان کرده‌اند که مهم‌ترین آن‌ها عبارتند از: نفی و استثناء، تقدیم مسند بر مسندالیه، به کار بردن ادات قصر در کلام از قبیل "فقط / تنها"، تقدیم مفعول بر فاعل و غیره. برای ایجاد قصر در کلام، روش دیگری نیز وجود دارد که تنها در نمود گفتاری زبان مجال ظهور می‌یابد و آن استفاده از تکیه جمله است. از بین علمای نحو و بلاغت به جز استاد همایی و دکتر فرشیدورد، کسی دیگر به کاربرد این شیوه در قصر اشاره‌ای نکرده است. استاد همایی، تکیه را یکی از اسباب و ادوات قصر دانسته و می‌نویسد: "تکیه دادن آهنگ تلفظ به هر کلمه‌ای افاده قصر می‌کند..." (همان: ۱۲۷). دکتر فرشیدورد نیز معتقد است که ادا کردن کلمات با تکیه و آهنگ خاص، یکی از راههای قصر است (فرشیدورد، ۱۳۵۴: ۴۹۱).

تکیه بلاغی مفید قصر، معنای اداتی مانند فقط، تنها و بعضی دیگر از واژه‌های هم معنای این دو کلمه را افاده کرده، گاه همراه آنها و گاه به جای آنها در جمله به کار می‌رود. مثال:

"نشد از حسرت داغت جگرم تنها خشک لاله را نیز دماغی است در این سودا خشک"
(بیدل، ۱۳۷۶، ج ۲: ۳۹۱)

در مصراع اوّل، گذشته از تکیه بلاغی مفید قصر که بر روی واژه "جگر" واقع شده است، ادات قصر "تنها" نیز وجود دارد. حال به مثال زیر توجه کنید :

" تا مست نباشی نبری بار غم یار آری شتر مست کشد بار گران را "

(سعدی، ۱۳۷۴: ۴۰)

در این مثال که شاعر حکم کشیدن بار غم یار را به شتر مست منحصر کرده است، عبارت "شتر مست" حامل تکیه بلاغی مفید قصر بوده و در جمله بدون همراهی ادات قصر ظاهر شده است.

اگر بپذیریم که جابه جایی اجزای جمله، مانند تقدیم و تأخیر مسند و مسندالیه نیز می‌تواند یکی از اسباب حصرو قصر به شمار برود، در این صورت می‌توان گفت که به طور کلی در زبان فارسی، جهت ایجاد مضمون قصر در کلام، سه امکان مختلف وجود دارد: امکان واژگانی، امکان نحوی و امکان آوایی. آنچه مسلم است از میان امکان‌های سه گانه ذکر شده، امکان آوایی (تکیه بلاغی) مقدّم و به جرأت می‌توان گفت که اصل بر دو امکان دیگر است؛ زیرا بدون همراهی تکیه بلاغی، امکان واژگانی و نحوی قادر به ایجاد قصر در کلام نیستند. درحالیکه عکس قضیه صادق نیست. به بیان دیگر، در کلام ملفوظ تنها با تکیه می‌توان مفهوم قصر را آفرید، بدون آنکه نیازی به استفاده از ابزار واژگانی و نحوی باشد؛ ولی ایجاد قصر از طریق آن دو بدون همراهی تکیه به هیچ وجه ممکن نخواهد بود.

جهت روشن شدن بیشتر مطلب برای هرکدام از امکان‌های یاد شده مثالی می‌-

آوریم:

مثال برای امکان واژگانی :

"می‌ران فرس در دین فقط ور اسب تو گردد سقط برجای اسب لاغری هرسو بیابی گله‌ای"

(مولوی، ۱۳۷۵: ۸۸۹)

هنگام خواندن این بیت، واژه "فقط" زمانی قادر به ایجاد قصر خواهد بود که مقصور علیه (دین) با تکیه همراه باشد؛ در غیر این صورت حصول مقصود متفی است.

مثال برای امکان نحوی :

"مرا زبید به گیتی نام خوبی که دارد تاب زلفم دام خوبی"

(فخرالدین اسعدگرگانی، ۱۳۷۷: ۳۳۲)

در بعضی از کتب مربوط به معانی، این بیت و ابیاتی مثل "آنکه نمرده است و نمیرد تویی / آنکه تغیر نپذیرد تویی" را به عنوان مثال برای تقدیم مسند بر مسندالیه، به منظور قصر در کلام ذکر کرده‌اند. چنانچه به دقت ملاحظه شود، در هر کدام از این دو مثال، بدون تکیه بر مقصور علیه، معنای قصر به دست نخواهد آمد. گو اینکه به نظر می‌رسد در این دو نمونه، مانند سایر نمونه‌های ذکر شده در کتب معانی، در واقع ژرف ساخت جمله، دارای ادات قصری مانند "تنها" و "فقط" بوده است که در رو ساخت محذوف می‌باشد و تکیه را می‌توان حاکی از حضور پنهان این ادات دانست؛ لذا در چنین مواردی، نسبت دادن قصر موجود در کلام به عامل تقدیم مسند جای بحث و بررسی دارد و شاید بهتر است بگوییم که تسری دادن این قاعده از زبان عربی به فارسی، همانند بعضی دیگر از قواعد بلاغی، وجهی ندارد؛ چنانکه استاد همائی (۱۳۷۴) نیز آن (تقدیم مسند) را جزو اسباب و ادوات قصر در زبان فارسی نشمرده است. بنابراین ما نباید هرگونه جابه‌جایی اجزای جمله را در آثار کلاسیک فارسی به ویژه متون منظوم، حمل بر کاربردی بلاغی کرده و با تکلف بسیار برای آنها معانی بلاغی دست و پا کنیم؛ کاری که کم و بیش در کتب بلاغی ملاحظه می‌شود.

مثال برای امکان آوایی:

"یا زید، این زن، باری از همه خلق، مرا به خدا می‌سپارد" (خواجه نظام الملک، ۱۳۶۹: ۱۷۹). قرائن معنایی در این جمله نشان می‌دهد که گوینده قصد تخصیص ضمیر

"من" در لفظ "مرا" را داشته است، بدون آنکه به تغییر و جابه جایی اجزای جمله مبادرت کند و یا از ادات قصر استفاده نماید. در قرائت این مثال، تنها با استفاده از عنصر تکیه است که می‌توان قصر مورد نظر گوینده را در جمله ایجاد کرد؛ اگرچه محذوف بودن ادات قصر در این جمله نیز بنا به شواهد معنایی کاملاً روشن است. نتیجه حاصل از این گفته آن است که در نمود گفتاری زبان فارسی با وجود تکیه مفید قصر، به ادات واژگانی مثل "فقط/تنها" و اسباب نحوی مانند تقدیم و تأخیر عناصر جمله نیازی نیست؛ مگر آنکه بگوییم برای تأکید در قصر می‌توان از دو یا سه عامل به طور هم زمان بهره جست.

۴-۲-۱-۲- تقابل :

منظور از اصطلاح تقابل که بیشتر در زبان‌شناسی به کار می‌رود، همان است که از نظر علمای بلاغت نوعی از قصر محسوب شده و در معانی سنتی به آن "قصر قلب" گفته می‌شود. تقابل از آنجا که به لحاظ مفهومی، متفاوت از قصر می‌تواند باشد، در اینجا به عنوان یکی از معانی برخاسته از تکیه بلاغی، به صورت جداگانه مطرح می‌شود نه در داخل بحث قصر.

تعریف تقابل (قصر قلب) از نظر استاد همایی "آن است که عقیده شنونده، مخالف واقع یا مخالف عقیده متکلم باشد و متکلم بخواهد عقیده او را منقلب ساخته تغییر بدهد" (۱۳۷۴: ۱۲۵). از دیدگاه دکتر شمیسا "در ادبیات، قصر قلب آن است که شاعر سخنی برخلاف قول متعارف و عرفیات زده باشد" (۱۳۸۷: ۱۵۷). از این دو تعریف و دیگر تعاریف مشابه بلاغیون، چنین استنباط می‌شود که قصر قلب (تقابل) در مقام دفع توهم و اصلاح تصوّر مخاطب بیان می‌شود، آن زمان که مخاطب در اثبات

حکمی برای یکی از دوشخص یا دوچیز، عکس نظر گوینده را دارد. به بیان دیگر "تقابل" اثبات حکم است به گزینه مورد نظر از میان دو گزینه و نفی آن از گزینه دیگر، با مفهوم «این و نه آن». مثال:

"من همی ^اکندم نه تیشه کوه را عشق شیرین می کند اندوه را" (سایه)
شاعر، نظر مخاطب را که می‌پندارد حکم کردن کوه به تیشه منتسب است مردود دانسته و آن را به خود نسبت می‌دهد.

۴-۲-۱-۳- تأکید:

گاهی از اوقات، بخشی از کلام با رویکردی بلاغی برجسته می‌نماید بدون آنکه معنای قصر یا تقابل از آن استنباط شود. مثال:

"برسر تربت من با می و مطرب ^ابنشین تا بیویت زلحد رقص کنان برخیزم"
(حافظ، ۱۳۷۵: ۴۵۶)

بنا به قرینه عبارت "رقص کنان" در مصراع دوم بیت، نقطه برجسته و قابل تکیه مصراع اول از نظر گوینده، عبارت "می و مطرب" است با انگیزه‌ای بلاغی که نه حصر است و نه تقابل؛ زیرا شاعر، نه می‌خواهد حکم را از میان همه گزینه‌های ممکن، تنها به گزینه "می و مطرب" منحصر کند و نه در پی آن است که "می و مطرب" را در تقابل با چیز دیگری قرار دهد؛ بلکه منظورش آن است که در کنار سایر گزینه‌های احتمالی مانند گل، گلاب و غیره، اهمیت و اولویت "می و مطرب" را بیان کند؛ لذا این گونه تأکید، اولویت و حتمیت قائل شدن برای شمول حکم به گزینه مورد نظر است، بدون آنکه نفی حکم از سایرین منظور باشد؛ با مفهوم «حتمی و ضروری بودن این و اختیاری بودن سایرین».

تأکید حاصل از تکیه بلاغی برخلاف اغلب انواع دیگر، فاقد هرگونه نشانه لفظی بوده و تنها از طریق عنصر آوایی تکیه به دست می‌آید. این گونه تأکید ممکن است ابتدا با تقابل و یا حصر مشتبه شود ولی اندکی دقت در بافت و معنای سخن، آن را از دو معنای دیگر متمایز خواهد ساخت. مثال:

"تاک را سیراب کن ای ابر نیشان در بهار قطره تا می می تواند شد چرا گوهر شود؟"
(میررضی دانش، ۱۳۹۰: ۵۴۴)

با خواندن این بیت، شاید خواننده ابتدا تصور کند که شاعر "سیراب کردن" را در لفظ "تاک" منحصر کرده و یا لفظ "تاک" را در تقابل با گزینه‌ای دیگر قرار داده است؛ ولی دقت بیشتر روشن خواهد ساخت که گزینه برای اثبات حکم سیراب کردن به گزینه مورد نظرش (تاک) درمقایسه با سایر گزینه‌ها اهمیت و اولویت داده است؛ (اول و حتماً تاک را سیراب کن تا مبادا امکان می‌شدن قطره از میان برود) اما قصدش سلب حکم از سایرین نیست (پس از سیراب شدن تاک، اگر گزینه‌های دیگری نیز سیراب شوند اشکالی ندارد).

۴-۲-۲- جایگاه تکیه بلاغی در جمله های فارسی :

قبل از آنکه جایگاه هر یک از انواع تکیه بلاغی (تکیه بلاغی مفید حصر، تقابل و تأکید) به تفکیک بیان شود، به طور کلی باید دانست که هر جمله، در عین حال که فقط یک تکیه اصلی می‌تواند داشته باشد، به تعداد واژه‌های قاموسی خود دارای امکان تکیه است که یکی از آن‌ها محل تکیه دستوری بوده و بقیه، امکان‌های متعددی برای تکیه بلاغی محسوب می‌شوند. به عبارت دیگر، اگر تکیه اصلی جمله، از نوع دستوری باشد، طبق الگوی خاص خود جایگاه مشخصی دارد و این جایگاه تغییرپذیر نیست؛

ولی چنانچه از نوع بلاغی باشد، امکان جای گرفتن بر روی هر یک از کلمات جمله را دارد؛ به جز کلمه‌ای که جایگاه تکیه دستوری به شمار می‌رود. مثال:

" علی دیروز برادرش را با ماشین خود به دانشگاه برد".

در این مثال فرآیند تکیه گذاری کاملاً عادی و طبیعی است. تکیه در این جمله مادام که بر روی لفظ «دانشگاه» باشد از نوع دستوری محسوب خواهد شد و در نتیجه هیچ معنایی را جز معنای اصلی واژگان در ذهن مخاطب متبادر نخواهد کرد. حال به تکیه گذارهای متفاوتی که از همان مثال در زیر ارائه شده است توجه کنید :

- علی دیروز برادرش را با ماشین خود به دانشگاه برد (نه کسی دیگر).
- علی دیروز برادرش را با ماشین خود به دانشگاه برد (نه امروز یا پریروز یا...).
- علی دیروز برادرش را با ماشین خود به دانشگاه برد (نه کسی دیگر را).
- علی دیروز برادرش را با ماشین خود به دانشگاه برد (نه با دوچرخه یا موتورسیکلت خود).

- علی دیروز برادرش را با ماشین خود به دانشگاه برد (نه با ماشین شخصی دیگر).
- علی دیروز برادرش را با ماشین خود به دانشگاه برد (نه که فرستاد).

چنانکه ملاحظه می‌شود در هر یک از این جملات، بسته به جایگاهی که برای تکیه در نظر گرفته می‌شود، معنای فراواژگانی خاصی وجود دارد که در داخل دو کمان نوشته شده است. با وجود توضیحات داخل دو کمان، شخصی که این جملات را می‌خواند، به راحتی می‌تواند محل تکیه مورد نظرنویسنده را تعیین و در بیان خود اظهار کند. در اغلب موارد، این گونه توضیحات خارج از جمله وجود ندارد و جمله خالی از هرگونه قرائن صوری و لفظی است؛ اما بافت کلام و موقعیت سخن به گونه‌ای است که

خواننده خود معنای بلاغی را از لابه لای معانی واژگانی جمله درک کرده و تکیه گذاری مناسب را انجام می‌دهد. اگرچنانچه در جمله مثال، معنای بلاغی ذکر نشده و قرینه دیگری نیز برای آن وجود نداشته باشد، در این صورت خواننده، روی کلمه "دانشگاه" که در حالت عادی، نقطه برجسته جمله به شمار می‌رود، تکیه خواهد نمود. پس می‌توان گفت که تکیه جمله در صورتی که در جایگاه عادی خود نباشد، بر روی هر واژه‌ای که واقع شود حامل معنایی بلاغی خواهد بود.

مطلب دیگری که از بررسی صورت‌های مختلف آوایی جمله مثال به دست می‌آید، این است که به تعداد واژه‌های قاموسی امکان تکیه در جمله وجود دارد و کلمات غیرقاموسی (دستوری) مانند "را" و "با" فاقد قدرت جذب تکیه هستند.

شاید این سؤال مطرح شود که "چگونه می‌توان نوع تکیه (دستوری یا بلاغی) را در جمله تشخیص داد؟". در پاسخ باید گفت که چنانچه در جمله، یکی از معانی سه گانه پیش گفته (حصر، تقابل و تأکید) وجود داشته باشد، تکیه مسلماً از نوع بلاغی بوده و از قواعد مشخصی که در ادامه همین سطور بیان خواهد شد پیروی می‌کند؛ در غیر این صورت، تکیه از نوع دستوری و تابع الگوی خاص خود خواهد بود.

این نکته را نیز باید علاوه نمود که از میان معانی سه گانه مذکور، تشخیص قصر و تقابل در کلام، گاه با شواهد ظاهری و گاه تنها از سیاق سخن و بافت کلام امکان پذیر می‌شود؛ ولی آنچه بر وجود معنای تأکید دلالت می‌کند فقط معنا و موقعیت سخن است و لاغیر.

اکنون به بیان جایگاه هر یک از انواع تکیه بلاغی در جمله می‌پردازیم:

۴-۲-۱- جایگاه تکیه بلاغی مفید معنای قصر در جمله:

در صورتی که تکیه بلاغی، مفید معنای قصر باشد، محل آن مقصور علیه خواهد بود، مثال:

"شاخ گل را از سراپا [▲]چهره تنها نازک است نازک اندامی که من دارم سراپا نازک است" (صائب، ۱۳۷۸: ۳۷۱)

در مصراع اول که محل شاهد است، "تنها" ادات قصر، "نازک" مقصور و "چهره" مقصور علیه و دارای تکیه بلاغی است.

با وجود ادات قصر، شناسایی مقصور علیه در جمله سهل و آسان است؛ همانند مثال بالا. ولی در صورتی که ادات قصر محذوف باشد، لازم است باتوجه به بافت کلام و شواهد معنایی، آنرا تعیین و محل تکیه قرار داد، مثال: "محک [▲]داند که زر چیست و گدا [▲]داند که ممسک کیست" (سعدی، ۱۳۷۴: ۱۵۴).

در جمله اول این مثال، باتوجه به معنای جملات قبل، متوجه می شویم که کلام دارای مضمون قصر است و آنچه عامل قصر محسوب می شود، واژه "تنها/ فقط" است که در ژرف ساخت جمله (قبل از واژه "محک") موجود، ولی در روساخت محذوف است؛ پس معلوم می شود که در مثال یادشده، واژه مستتر "تنها/ فقط" ادات قصر، حکم دانستن چستی زر مقصور، و "محک" مقصور علیه جمله و محل تکیه به حساب می آید. جمله دوم نیز بلحاظ آنکه قرینه جمله اول است، طرح تکیه یکسانی دارد. در همین نمونه چنانچه تکیه از نوع دستوری بود، طبق قاعده جملات پرسشی، واژه های سؤالی باید تکیه دار خوانده میشدند؛ ولی از آنجا که از نوع بلاغی است جایگاه آن مقصور علیه است نه واژه دیگر.

۴-۲-۲- جایگاه تکیه بلاغی مفید تقابل:

همچنانکه گفته شد تقابل، نوعی از قصر محسوب می شود و طبعاً دارای طرفین قصر (مقصور و مقصورعلیه) است؛ پس لاجرم محلّ تکیه در جملات دارای تقابل، همچون جملات دارای قصر بر روی مقصور علیه خواهد بود. در اینجا هم تعیین مقصورعلیه، گاه از ظاهر کلام و گاه فقط از طریق توجّه به معنا امکان پذیر است. مثال:

"عشق مجازی به حقیقت قوی است جذبه صورت، کشش معنوی است"

(لا ادری)

در مصراع اول این بیت، هیچگونه نشانه‌ای که دالّ بر وجود تقابل باشد دیده نمی‌شود؛ بنابراین مشخص کردن مقصورعلیه بر اساس شواهد صوری امکان‌پذیر نیست؛ ولی به کمک قرائن معنایی می‌توان دریافت که مصراع، دارای مفهوم تقابل (قصر قلب) است و مقصورعلیه در آن، عبارت است از واژه "حقیقت". از این رو تکیه جمله نیز که از نوع بلاغی و مفید معنای تقابل است به آن واژه اختصاص یافته است. در واقع مفهوم بیت این‌گونه است: "قدرت عشق مجازی از عشق حقیقی است نه از خود آن" (تقابل لفظ "حقیقت" با عبارت "عشق مجازی").

در برخی از موارد، مفهوم تقابل در جمله، از ظاهر کلام معلوم است و تعیین مقصور علیه که حامل تکیه خواهد بود کار دشواری نیست. مثال: "مرا با تو سخنی است که امروز[▲] توانم گفت نه آن روز که هیأت پادشاهی تو در لباس هیبت شود" (سعدالدین وراوینی، ۱۳۸۷: ۳۷۱) در این مثال با توجّه به عبارت "نه آن روز" به سهولت می‌توان مقصورعلیه (امروز) را که در تقابل با آن عبارت است مشخص نمود.

۴-۲-۳- جایگاه تکیه بلاغی مفید تأکید :

در جملات دارای تأکید، تکیه بر روی کلمه مؤکد خواهد بود. در این گونه جملات، برخلاف جملات دارای حصر و تقابل، قرینه لفظی نمی‌توان یافت و تنها ملاک برای تعیین محل برجستگی آوایی (تکیه) ملاک معنایی است. مثال:

"دوستان وقت آن به که به عشرت کوشیم سخن اهل دل است این و به جان بنیوشیم"
(حافظ، ۱۳۷۵: ۵۱۲)

تکیه اصلی در جمله "به جان بنیوشیم" در حالت عادی باید بر روی فعل "بنیوشیم" باشد که در این صورت از نوع دستوری خواهد بود؛ ولی چون از شواهد بافتی کلام درمی یابیم که لفظ "جان" بنابه انگیزه‌ای بلاغی دارای تمرکز معنایی است، تکیه را بر روی این واژه منتقل می‌کنیم؛ اما نه برای آنکه حامل مضمون قصر یا تقابل است، چه در این صورت "جان" باید مقصور علیه واقع می‌شد که نشده است، بلکه برای آنکه مفهوم تأکید را به همراه دارد.

نتیجه‌گیری:

تکیه در زبان فارسی اساساً به دو نوع تقسیم می‌شود: تکیه واژگانی و تکیه جمله. تکیه جمله که مبنای بحث این مقاله است، نقش برجسته‌ای را در زبان فارسی ایفاء می‌کند؛ به طوری که در برخی از موارد، تکیه‌گذاری‌های نادرست در کلام، موجب تغییر معنا شده و حتی بعضاً به حصول معنایی متضاد می‌انجامد.

تکیه جمله به تبع دو وجه کاملاً متفاوتی که در زبان فارسی دارد به دو قسم "دستوری" و "بلاغی" تقسیم می‌شود. تکیه دستوری همان تکیه عادی و معمول اغلب جملات بوده و نقشی غیر از تعیین مرکز ثقل جمله ندارد و در واقع مهم‌ترین و

برجسته‌ترین واژه جمله را از نظر معنایی برای مخاطب روشن می‌سازد. ولی تکیه بلاغی ضمن ایفای همین نقش (تعیین نقطه برجسته جمله) بیان معنایی ثانویه را نیز که در ورای معانی صوری واژگان نهفته است، برعهده دارد.

تکیه بلاغی برای افاده یکی از معانی سه گانه "حصر"، "تقابل" و "تأکید" در کلام به کار می‌رود. در تفاوت این سه معنی می‌توان به مفاهیم متفاوتی که از آنها استنباط می‌شود اشاره کرد که به ترتیب عبارتند از: "تنها این و نه سایرین"، "این و نه آن" و "حتمی بودن این و اختیاری بودن سایرین".

محل تکیه بلاغی در جمله، در صورتی که دارای یکی از دو معنای "حصر" و "تقابل" باشد "مقصورعلیه"، و چنانچه حامل معنای "تأکید" باشد کلمه "مؤکد" خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

۱- الگوی تکیه جمله در زبان فارسی به طور کامل در رساله پایان نامه کارشناسی ارشد نگارنده، با عنوان " قواعد به کارگیری تکیه، آهنگ و درنگ در قرائت متون نظم و نثر فارسی " بیان شده است.

۲- در موقع قرائت متون دارای وزن و قافیه، براساس سنتی مرسوم، معمولاً تکیه اصلی برروی کلمات پایانی در مصراع اول و کلمات مقفی در مصراع‌های دوم (که اغلب در پایان و یا ماقبل کلمات پایانی بیت قرار می‌گیرند) اعمال می‌شود. علت جا افتادن این شیوه نادرست آن است که قافیه در موسیقایی کردن و خوش آوایی کلام نقش برجسته‌ای دارد. برخورداری از این نقش برجسته موجب می‌شود تا خوانندگان شعر و نظم، خواسته یا ناخواسته برای کلمات مقفی نوعی تفوق و غلبه آوایی قائل شده و آنها را با برجستگی و تکیه بخوانند؛ با این تصور که آن شیوه برای مخاطب گوش نوازتر و دلپذیرتر خواهد بود. این طرز خواندن طبعاً به مصراع‌های نخستین نیز تسری پیدا کرده است. غافل از اینکه تکیه همانند آهنگ و حتی درنگ، یک پدیده آوایی مستقل از معنا نیست که ما رفتاری دلخواهانه با آن داشته باشیم؛ بلکه هرگونه تغییر و جابه‌جایی در عناصر آوایی به ویژه تکیه، ممکن است به تمایز و یا دست کم به دیریابی معنا بیانجامد. شیوه درست آن است که تکیه‌گذاری در یک سخن منظوم، مطابق با تکیه‌گذاری صورت منشور آن باشد. و از آنجایی که عنصر تکیه با هیچ یک از الزامات نظم مانند وزن و قافیه تداخل و تقابلی ندارد نباید روش صحیح اعمال آن را در کلام منظوم نادیده گرفت.

۳- اصطلاح "مقصورعلیه" در بعضی از کتب بلاغت به صورت "مقصورفیه" نیز آمده است ولی ما در اینجا تعبیر استاد همایی (۱۳۷۴: ۱۲۳) را به کار برده‌ایم.

منابع :

- آق اولی (حسام العلماء)، عبدالحسین (۱۳۱۵): درالادب.
- آهنی، غلامحسین (۱۳۶۰): معانی و بیان، چاپ دوم، تهران، انتشارات بنیاد قرآن.
- اسلامی، محرم (۱۳۷۹): واج شناسی - تحلیل نظام آهنگ زبان فارسی، چاپ دوم، تهران، انتشارات سمت.
- بیدل، عبدالقادر (۱۳۷۶): کلیات بیدل، به تصحیح اکبر بهداروند و پرویز عباسی داکانی، تهران، نشر الهام.
- حافظ، شمس‌الدین (۱۳۷۵): دیوان غزلیات، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ هفدهم، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل (۱۳۶۸): دیوان اشعار، به کوشش ضیاء‌الدین سجادی، چاپ سوم، تهران، نشر زوآر.
- خانلری، پرویز (۱۳۵۴): تاریخ زبان فارسی، ج اول، تهران، انتشارات فرهنگ ایران.
- خواجه نظام الملک طوسی (۱۳۶۹): سیاست نامه، به تصحیح عباس اقبال، تهران، انتشارات اساطیر.
- حق شناس، علی محمد (۱۳۸۸): آواشناسی، چاپ دوازدهم، تهران، انتشارات آگاه.
- دانش مشهدی، میررضی (۱۳۹۰): صیادان معنی، به کوشش محمد قهرمان، چاپ دوم، تهران، نشر امیرکبیر.
- دوشه، ژان لویی (۱۳۷۸): واج شناسی، ترجمه گیتی دیهیم، تهران، انتشارات سروش.
- سامعی، حسین (۱۳۷۴): "تکیه فعل در زبان فارسی"، نامه فرهنگستان، شماره ۴، صص ۲۱-۷.
- سپنتا، ساسان (۱۳۵۴): "بررسی‌های جدید در مورد تکیه زبان فارسی"، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران، شماره ۱۲، صص ۱۰-۱.
- سعدی، مصلح‌الدین (۱۳۷۴): کلیات آثار، براساس مقدمه و تصحیح محمدعلی فروغی، تهران، نشر آرین.

- شمیسا، سیروس (۱۳۸۷)؛ *بیان و معانی*، چاپ سوم، تهران، نشر میترا.
- صائب تبریزی، محمدعلی (۱۳۷۸)؛ *دیوان اشعار*، به اهتمام جهانگیر منصور، چاپ دوم، تهران، انتشارات سیمای دانش.
- فخرالدین اسعدگرگانی (۱۳۷۷)؛ *ویس و رامین*، با مقدمه و تحشیه محمدروشن، تهران، نشر صدای معاصر.
- فرشیدورد، خسرو (۱۳۵۴)؛ "تأکید و قصر در زبان فارسی"، *مجله گوهر*، شماره ۳۰، صص ۴۹۲-۴۸۸.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۸۱)؛ *آیین سخنوری*، تهران، انتشارات زوآر.
- فوادی، حسین (۱۳۱۳)؛ "آهنگ زبان فارسی"، *مجله مهر*، شماره ۱۲، صص ۹۶۸-۹۶۴.
- لازار، ژیلبر (۱۳۸۹)؛ *دستور زبان فارسی معاصر*، ترجمه مهستی بحرینی، چاپ دوم، تهران، انتشارات هرمس.
- مارتینه، آندره (۱۳۸۷)؛ *مبانی زبان شناسی عمومی*، ترجمه هرمز میلانیا، تهران، انتشارات هرمس.
- مقدم کیا، رضا (۱۳۸۵)؛ "مقایسه مشخصه های زبرنجیری در زبان های فارسی و ژاپنی"، *نشریه پژوهش زبان های خارجی*، شماره ۳۳، صص ۱۸۳-۱۶۷.
- مولوی، جلال الدین محمد (۱۳۷۵)؛ *دیوان شمس تبریزی*، با مقدمه بدیع الزمان فروزان فر، تهران، دفتر نشر داد.
- وراوینی، سعد الدین (۱۳۸۷)؛ *موزبان نامه*، به کوشش خلیل خطیب رهبر، چاپ سیزدهم، تهران، انتشارات صفی علیشاه.
- همایی، جلال الدین (۱۳۷۴)؛ *معانی و بیان*، به کوشش ماهدخت بانو همایی، چاپ سوم، تهران، نشرهما.

